

بردند، تفسیر دنیا و خود ما این بود، که آنان می‌خواهند از شاه محور مخالفت با نظام بسازند، اگر هم قصد آمریکا این نبود، ولی احتمالش قابل توجه بود. این اقدام آمریکا تبعاتی به وجود آورد که یکی از آنها اقدام دانشجویان و دیگری اقدام آمریکا برای قطع رابطه بود. اینکه نظر من در مورد این دو حادثه چیست، آن موقع نظر من این بود که باید مسئله را حل کنیم که حل کردیم. در مورد روابط هم این آمریکا بود که رابطه‌اش را قطع کرد، ما نمی‌خواستیم رابطه را قطع کنیم، آنها پیش قدم شدند، هم اموال ما را بلوکه کردند و هم رابطه را قطع کردند.

● اینجا این سؤال پیش می‌آید اگر این اتفاق نیفتاده بود رابطه ایران و آمریکا پس از انقلاب چه وضعیتی پیدا می‌کرد. حداقل مثلاً در حد سفیر نبود؟

هاشمی رفسنجانی: ممکن بود در حد سفیر هم باشد.

● هیچ تصمیمی وجود نداشت؟

هاشمی رفسنجانی: نه، ما چنین بنایی نداشتیم و تا آنجا که من می‌دانم حضرت امام هم در این مورد چیزی به ما نگفته بودند، اگر این حادثه روی نداده بود معلوم نیست که مسائل بعدی پیش می‌آمد. پیر و آن حادثه مسائلی پیش آمد که ما بالاخره آنها را حل کردیم. اما در مورد رابطه ما با آمریکا امام فرمودند: «آمریکا آدم بشود» به تفسیر من یعنی اینکه حُسن نیتش ثابت شود. اینکه ما سوءظن به آمریکا داریم به این دلیل است که آمریکا پیش از انقلاب سابقه بدی دارد، پس از انقلاب هم سفارت‌خانه‌اش مرکز توطئه بود، شاه را به آمریکا بردند که اقدام تهدیدآمیزی بود، بعد هم اموال ایران را بلوکه و ما را تحریم کردند و قراردادهای مهم تسلیحاتی ما را در وضعیت جنگ لغو کردند. البته در مورد بعضی از این قراردادها بهانه‌ای دارد و آن اینکه دولت بختیار پس از ورود امام به ایران این قراردادها را معلق کرده است و این بهانه‌ای پیش نیست.

اگر زمان جنگ نبود این قراردادها برای ما اهمیتی نداشت، اما در جنگ بسیار مهم و فوق‌العاده تعیین‌کننده بود و نقش استراتژیک داشت، هواپیماهای اف ۱۴، موشک‌های فونیکس، زیردریایی و سلاح‌های پیشرفته دیگری از جمله پشتیبانی قطعات و مهمات سلاح‌های موجود که در جنگ برای ما سرنوشت‌ساز بود. ما این اقدامات آمریکا را بدترین نوع دشمنی تلقی می‌کنیم.

آنان با وجود قراردادها و خریدهای انجام شده، قطعات مورد نیاز و پشتیبانی‌های لازم را قطع کردند. به علاوه پول‌های ما را که قبل از انقلاب برای خرید همین سلاح‌ها پرداخت شده بود و در حساب آمریکایی‌ها به نام (F.M.S) نگهداری می‌شد نیز مسدود کردند تا نتوانیم پولمان را برگردانیم. در جنگ هم آمریکایی‌ها انواع حمایت‌ها را از عراق می‌کردند، بالاخره رابطه آمریکا با ما همیشه حالت خصومت داشته، ما حرفمان این بود که آمریکا باید به این خصومت‌ها پایان بدهد و حسن نیتش را اثبات کند و بعد در یک وضع عادی و برابر، گفت‌وگو شروع بشود. در وضعیتی که آمریکا دست بالا را دارد، پول ما را مسدود و سرمایه‌های ملت ایران را بلوکه کرده اگر در این شرایط مذاکره کنیم سودش را آمریکا یک‌جانبه می‌برد. این نوع مذاکره بسیار طول می‌کشید و تغییرات قابل توجهی به وجود نمی‌آورد.

مذاکره برای ما خسارت‌بار بود از طرف دیگر مواضع انقلابی و شور انقلابی که مردم داشتند و مواضع حضرت امام که مردم آن را تأیید و پشتیبانی می‌کردند اجازه این مذاکره نابرابر را نمی‌داد.

من در دوره ریاست جمهوری سیاست روشنی را اعلام کردم و گفتم اگر آمریکا همین اموال ما را، که در حساب (F.M.S) هست، پس بدهد به عنوان سند حسن نیت تلقی می‌شود، همیشه همین را گفتم، در مصاحبه‌ها، در سخنرانی‌ها. ولی آمریکا حاضر نشد این مقدار هم حسن نیت نشان بدهد. بالاخره این اموال ملت ما است باید پس می‌داد و باید هم اصل و هم سود آن را پس دهد.

● آیا در طی سال‌هایی که جنابعالی در ریاست جمهوری کشور بودید تماس‌های دیپلماتیک بین مقامات دو کشور برقرار بود یا این پیغام‌ها را یک کشور ثالثی می‌آورد؟ مثلاً در مورد گروگان‌های امریکایی در لبنان.

هاشمی رفسنجانی: ما مواضع خود را در مصاحبه‌ها می‌گفتیم احتیاجی به پیغام و رابط دیپلماتیک نبود، اما در مورد گروگان‌های امریکایی در لبنان تورگوت اوزال از ترکیه، دبیر کل سازمان ملل متحد آقای خاویر پرزدکوئینار و نخست‌وزیر ژاپن با ما صحبت کردند که شما از نفوذ خودتان در لبنان استفاده کنید و مشکل گروگان‌های امریکا را حل کنید، وعده هم دادند که اگر این کار انجام شود امریکا اقدامات بزرگی به نفع ایران خواهد کرد. ما خیلی زحمت کشیدیم تا توانستیم گروگانگیرها را قانع و این مسئله را حل کنیم. این کار آسانی نبود پیدا کردن گروگانگیرها و یافتن راهی برای مذاکره با آنان طولانی و سخت بود، حزب الله لبنان در این راه به ما کمک کرد. ولی به محض اینکه قضیه تمام شد امریکا به جای اینکه به آن وعده‌هایی که داده بود عمل کند طلبکار هم شد. پیام‌های امریکا معمولاً از طریق سفارت سوئیس، که حافظ منافع امریکا در ایران است، می‌رسید.

● در قضیه مک فارلین، جنابعالی به یک چهره بین‌المللی تبدیل شده بودید، طرف مقابل مک فارلین بود، طرف ایرانی هاشمی رفسنجانی، که در خبرها به عنوان مرد شماره ۲ ایران یاد می‌شد و آن حادثه را ایوان گیت نامگذاری کردند. مک فارلین چگونه به ایران آمد و چه کسانی در این چند ساعتی، که مک فارلین در تهران بود، با او مذاکره کردند؟ چگونه این حادثه به اطلاع رهبر انقلاب رسید، چگونه به این صورت، یک کشور یا یک دولت ممکن است تصمیم‌گیری کند و پاسخ بدهد و بعد هنوز سایه این اتفاق نه به عنوان یک نوع رابطه همکاری یا آغاز بازرنگری در روابط دو کشور، بلکه به عنوان سایه منفی در روابط دو کشور وجود داشته باشد؟

هاشمی رفسنجانی: من آن موقع مصاحبه کردم و جزئیات را گفتم.

● شما در مورد مک‌فارلین با ایرانی‌ها مصاحبه نکردید.

هاشمی رفسنجانی: چرا. مصاحبه کردم.

● من اگر اشتباه نکنم شما یکبار با مایک والاس مصاحبه کردید.

هاشمی رفسنجانی: یک مصاحبه عمومی انجام دادم و در آن مصاحبه، انجیل ارسالی آقای ریگان را به خبرنگاران نشان دادم. حتماً آن مصاحبه را ببینید الان جزئیات سفر مک‌فارلین دقیقاً یادم نیست. به دستور امام یک سخنرانی هم در مقابل مجلس انجام دادم، در همان روزی که قضیه مک‌فارلین در مجله الشراع لبنان منتشر شد.

● معمولاً لبنانی‌ها در قضایای ایران پشتاز بودند.

هاشمی رفسنجانی: این خبر را از ایران داده بودند.

● بعدها گفته شد که این خبر توسط گروه سیدمهدی هاشمی در اختیار لبنانی‌ها گذاشته شد.

هاشمی رفسنجانی: حالا من نمی‌خواهم آن بحث را باز کنم. قضیه مک‌فارلین به این صورت پیش آمد که، ما گاهی بعضی از سلاح‌های مورد نیاز را از بازار سیاه و به قیمت گران‌تری می‌خریدیم. دلال‌هایی مدعی شدند که آمریکایی‌ها حاضرند اینها را به مقدار زیاد و به قیمت کارخانه به ایران بفروشند.

● شما در آن زمان فرمانده جنگ بودید؟

هاشمی رفسنجانی: بله، من فرمانده جنگ بودم، این وسایل توسط مأموران ما خریداری می‌شد. وزارت دفاع و وزارت سپاه مسئول خریدها بودند. چند محموله هم خریده بودند. در مقابلش هم ما برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان تلاش می‌کردیم. پیغام دادند چرا خرده، خرده بیاید یکجا

و انبوه عمل کنیم. گویا یکی از رابط‌های آنها یک ایرانی به نام **قربانی فر** بود. رابطین آمریکا مدعی بودند که شخص رئیس‌جمهوری و رئیس مجلس آمریکا پشتیبان این معامله هستند. اما در ایران عده‌ای از مأموران ما طبق روال طبیعی با آنها معامله می‌کردند.

### ● ولی زیر نظر شما کار می‌کردند؟

**هاشمی رفسنجانی:** من هم مطلع بودم. در مواردی که معاملات این‌گونه حساسیت سیاسی داشت با امام مطرح می‌کردیم و در جلسه سران سه فوه تصمیم‌های لازم را می‌گرفتیم.

وقتی که صحبت خرید کلی مطرح شد، قضیه مک فارلین پیش آمد، البته به ما نگفتند که مک فارلین می‌آید، گفته بودند دو، سه نفر می‌آیند که اختیارات دارند، اسم دیگری هم داده بودند و گذرنامه‌های عوضی گرفته بودند.

### ● گذرنامه ایرلندی.

**هاشمی رفسنجانی:** بله به فرودگاه که رسیدند ما فهمیدیم که مک فارلین هم در میان آنان است. یک نظر این بود که آنان را به کشور راه ندهیم و از فرودگاه برگردند. نظر دیگر این بود که چون برخلاف قانون وارد کشور شده‌اند بازداشت شوند. چند ساعتی در فرودگاه معطل شدند. سرانجام با مشورت‌هایی که انجام شد در یکی از هتل‌ها مستقر شدند و دو سه نفر از مدیران ما با آنان صحبت کردند. جزییات را می‌توانید در سخنرانی و مصاحبه من، که در همان تاریخ انجام شده، ببینید.

### ● نمی‌خواهید اسم ببرید؟

**هاشمی رفسنجانی:** شاید خودشان راضی نباشند.

● فکر نمی‌کنم بالاتر از تشخیص شما، تشخیصی وجود داشته باشد.

**هاشمی رفسنجانی:** اگر آنان راضی نباشند اخلاقاً درست نیست که من اسم ببرم. اگر علاقه‌مند بودند خودشان می‌گویند.

آمریکایی‌ها در همین مورد نیز خلاف قرار عمل کرده بودند، یعنی موشک‌ها و لامپ‌های رادار که آورده بودند کمتر از مقدار توافق شده با طرف‌های ایرانی بود. علاوه بر این مقداری موشک هاگ آورده بودند که آرم اسرائیل داشت، که نپذیرفتیم و قیمت محموله‌ها را هم گران‌تر حساب کرده بودند. البته ما محاسبه کردیم و مبالغ اضافی را نپرداختیم. مذاکراتشان در اینجا شکست خورد. آنان اصرار داشتند که اول همهٔ گروگان‌ها آزاد شوند و پس از آن کارشان را ادامه بدهند. پذیرفتن این تقاضا برای ما مشکل بود چون گروگان‌ها دست ما نبودند و ما قدرتی نداشتیم. باید می‌رفتیم تلاش می‌کردیم باید یک موردی را پیدا می‌کردیم و پس از مذاکرات طولانی و اقدامات زیاد آزاد می‌شدند. به هر حال مذاکرات به نتیجه نرسید و آنان رفتند. ضمناً معلوم شد یک اسرائیلی هم همراهشان است که این هم تخلف محسوب می‌شد. بعد که این قضیه در مجلهٔ الشراع لبنان منتشر شد امام فرمودند: همه چیز را به مردم بگویید تا به حال محرمانه بود ولی حالا باید مردم حقیقت را بدانند و دنیا هم بداند قضیه چه بوده است. همان روز در مقابل مجلس سخنرانی کردم، آن سخنرانی را ببینید.

● بله، حتماً.

**هاشمی رفسنجانی:** من در آن سخنرانی جزئیات و حقایق را همانگونه که بود گفتم و بعد هم یک مصاحبهٔ مطبوعاتی گذاشتم. آمریکایی‌ها در منحصه افتادند و برای رئیس جمهوری آمریکا مسئلهٔ افتضاحی شد، چون می‌گفتند به ایران سلاح نمی‌فروشند، که فروختند، در مورد گروگان‌ها می‌گفتند مذاکره نمی‌کنند، که کردند. این مسئله بعضی از سیاست‌های آنان را به هم زده بود، به علاوه از این پول به مخالفان دولت نیکاراگوا داده بودند که تخلف دیگری بود و این موضوع در آمریکا تبدیل به اصطلاح «ایران گیت» شد. حزب

مخالف هم از این مسئله برای فشار به رئیس جمهوری استفاده کرد. آنان برای پیگیری موضوع کمیسیون تشکیل دادند، کمیسیون گزارش خود را ارائه داد اما هدف اصلی کمیسیون این بود که مسئله را به نحوی ختم کند. وقتی کمیسیون گزارش خود را منتشر کرد، در گزارش آنها مواردی نادرست دیده می‌شد لذا یادداشت‌هایی در ایران تهیه شد و حقایق موضوع در آن مطرح گردید، که در حال حاضر به صورت یک کتاب بزرگ چاپ شده موجود است. منظورم این است که آنجا هم آمریکا حسن نیت نشان نداد. یک جریانی شروع شده بود که گروه‌های آمریکایی آزاد می‌شدند و ما هم مقداری اسلحه گرفتیم، و در دفاع از ملت، کشور و انقلاب از آنها استفاده کردیم، به نظر من این مقطع تاریخی با تمام جزئیاتش یک دوره افتخارآمیزی است، منتها ما نخواستیم بهره‌برداری سیاسی کنیم، یا از این موضوع استفاده‌های داخلی کنیم، فقط در آن حدی که لازم بود مردم مطلع شوند گفتیم.

### ● آینده روابط چه می‌شود؟

**هاشمی رفسنجانی:** در دولت من یک نکته مشخص شده بود. من می‌گفتم اموال ما را به عنوان علامت حسن نیت آزاد کنند که این می‌تواند دروازه‌ای برای شروع مذاکره باشد.

### ● چرا هیچوقت مذاکرات رودررو بین دو کشور شروع نشد؟

**هاشمی رفسنجانی:** آنان حسن نیت نشان ندادند.

● من یکبار دیگر می‌خواهم این جمله را تکرار بکنم، به دلیل اینکه دانستن این نظر صریح جنابعالی خیلی مهم هست، حتی برای جامعه جهانی، منظور شما از حسن نیت آمریکا، برداشتن گام‌های عملی در جهت احقاق حقوق از دست رفته و یا معوقه ملت ایران از آمریکاست، اگر گام‌های عملی برداشته شود، شما به عنوان یکی از مسئولان بلند پایه نظام،

آغاز مذاکرات مستقیم میان دو کشور را می‌پذیرید و از آن حمایت می‌کنید؟

**هاشمی رفسنجانی:** نظر خود من از اول همین بوده است. اگر آمریکا در عمل حسن نیت خود را ثابت کند ما باید با شروع مذاکره موافقت کنیم. شرطی که من برای شروع مذاکره گذاشته بودم، یک حرکت آسان بود یعنی پس دادن اموال ملت و دولت ما. این شرط برای آمریکا هیچ سنگینی ندارد، اما اینکه آمریکا حاضر نمی‌شود اموال ما را پس بدهد به دلیل آن است که می‌خواهد ما در مضیقه باشیم و این علامت خصومت است.

اخیراً آقای خاتمی نیز آغاز مذاکرات را به گام‌های عملی از طرف آمریکا مشروط کرده‌اند. البته خودشان باید روشن کنند که منظورشان از گام‌های عملی چیست؟ من گام عملی را هم مشخص کرده بودم. لذا این دو موضع همسو هستند. ولی مسئله اصلی این است که رهبری باید موافقت کنند.

● در پایان این بحث می‌خواهم به بحث دیگری پردازم بحث رابطه با آمریکا با این اظهار نظر تمام می‌شود. بحث دیگر من با جناب عالی مقطع سال ۵۹ است، سال ۵۹ در شرایطی آغاز می‌شود که دکتر بنی‌صدر رئیس جمهوری شده، مجلس شورای اسلامی تشکیل و جناب عالی رئیس مجلس شدید، آن هم در حضور بسیاری از کسان دیگری که شاید سابقه بیشتر از شما و یا سن بیشتر از شما داشتند، شما یکی از جوان‌ترین اعضای مجلس در آن سال‌ها بودید. آیا قبلاً در این مورد صحبت‌هایی شده بود؟ من شنیدم که سه نفر نامزد ریاست مجلس بودند، اگر اشتباه نکنم، جناب عالی از طرف حزب جمهوری اسلامی، مهندس بازرگان از جانب جناح نهضت آزادی و دکتر علی گلزاده غفوری.

**هاشمی رفسنجانی:** این مسائل را در مذاکرات مجلس می‌توانید ببینید قبل از آن در شورای انقلاب بودم ضمن اینکه سرپرست وزارت کشور نیز بودم. وقتی که انتخابات مجلس شورای اسلامی مطرح شد در حزب جمهوری



اسلامی و جامعه روحانیت مبارز بحث شد و آنان پیشنهاد کردند که من برای نمایندگی مجلس ثبت‌نام کنم، آن موقع بحث ریاست نبود. وقتی که از طرف مردم تهران انتخاب شدم، در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، تصمیم گرفته شد که من نامزد ریاست مجلس بشوم، آن موقع از دوستان ما آیت‌الله خامنه‌ای، آقای رجایی و آقای باهنر نیز در مجلس بودند. پیشنهاد حزب را امام هم قبول کردند. ما در این‌گونه موارد با امام مشورت می‌کردیم، من نامزد شدم و مهندس بازرگان یکی از رقبای من بود.

● در حقیقت از سال ۵۹ جناب‌عالی در صحنه سیاست کشور مطرح می‌شوید. در سال ۵۹ چند اتفاق مهم رخ داد از جمله حمله نظامی آمریکا به ایران برای آزادی گروگان‌ها در اردیبهشت ۱۳۵۹ که روابط دو کشور را به مسیر جدیدی هدایت کرد. یعنی عبور از مرحله خصومت لفظی و سیاسی به رویارویی نظامی. جناب‌عالی در ریاست مجلس هستید، اختلاف حزب جمهوری اسلامی و جناح بنی‌صدر تشدید می‌شود و شورای انقلاب آرام آرام کنار می‌رود. بعضی تحلیل‌ها می‌گویند جناح مهندس بازرگان هوادار آقای بنی‌صدر بودند، بعضی تحلیل‌ها می‌گویند هیچ‌یک از دو جناح را انتخاب نکردند، یعنی اینکه طرف آقای بنی‌صدر بودند یا طرف روحانیت اختلاف نظر وجود دارد.

گروگانگیری تا پایان سال ادامه دارد. سال ۵۹ آغاز جنگ است، عراق به ایران حمله می‌کند، صدام قرار داد الجزایر را رسماً پاره می‌کند. در چنین شرایطی طبیعی است که همه توان نظامی یک کشور علیه دشمن به کار گرفته شود در حالی که اختلاف نظر بین جناح‌های سیاسی حاکم در دولت یا در حاشیه به شدت بالاست، یعنی امنیت ملی تحت‌الشعاع مسائل داخلی است؛ تا پایان سال در ۱۴ اسفند این اختلافات به اوج می‌رسد، در دانشگاه تهران رسماً بنی‌صدر نخست‌وزیر محمدعلی رجایی را به کارشکنی و عدم هماهنگی متهم می‌کند. در این میدان چند چهره

تاریخی وجود دارند. مرحوم دکتر بهشتی در ریاست حزب جمهوری اسلامی پر قدرت‌ترین جناح حاکم پر کشور و رئیس قوه قضاییه و بنی‌صدر اولین رئیس جمهوری و مرحوم رجایی نخست‌وزیر که از دو طریق حمایت می‌شد.

شما از آن سال آرام، آرام در مرکز سیاست کشور قرار می‌گیرید. اگر بخواهید با مجموع این شرایط سال ۵۹ را ارزیابی کنید، چند نکته تاریخی برایش در نظر می‌گیرید و نقش خودتان را در حال حاضر با نگاه به گذشته و تجربیاتی که داشتید چگونه تحلیل می‌کنید؟ سال ۵۹ چه نقشی در تاریخ انقلاب و تاریخ کشور ایفا کرد؟ جنگ چگونه آغاز شد؟ و ناگفته‌های اولین روزهای جنگ چه بود؟ نوع اطلاع‌رسانی به مردم و اینکه بنی‌صدر چه کرد؟ هیئت حل اختلاف و...؟

**هاشمی رفسنجانی:** این همه موضوعات گوناگون را که نمی‌شود در یک سؤال پاسخ بگویم، ولی کلیاتی را می‌گویم. مقطع اول انتخابات ریاست جمهوری بود که در این مقطع هنوز مجلس تشکیل نشده بود و مادر دو، سه مورد رو دست خوردیم و بنی‌صدر پیروز شد. کاندیدای ما قبل از انتخابات ریاست جمهوری، آقای بهشتی بودند.

● این نکته را تا به حال کسی اعلام نکرده؟

**هاشمی رفسنجانی:** همه می‌دانند، حتماً گفته شده است. یک وقت مطرح شد که روحانیت نباید در کار اجرایی وارد بشود. این روحیات از قبل بود. بر این اساس رفتند و از امام نظر خواستند که روحانیت نباید نامزد بشود، ما یک امکان مهمی را از دست دادیم.

● در حقیقت قرار بود مرحوم بهشتی از قوه قضاییه استعفا بدهند و نامزد ریاست جمهوری بشوند.

**هاشمی رفسنجانی:** بله سیاست حزب جمهوری اسلامی این بود، یکبار هم

من و آیت‌الله خامنه‌ای برای حل مشکل به قم رفتیم و با امام مذاکره کردیم، ما اصرار می‌کردیم که در این موقعیت درست نیست که ما روحانیت را محدود و ممنوع کنیم. امام استدلال ما را نپذیرفتند.

### ● استدلال امام چه بود؟

**هاشمی رفسنجانی:** روحیه ابتدایی و تصور ذهنی قبلاً این بود که کارهای اجرایی را روحانیت نداشته باشد و این‌گونه کارهای اجرایی دست غیر روحانی‌ها باشد و وظیفه روحانیت در حد نظارت یا مجلس و امثال اینها محدود شود. این یک سیاست نانوشته‌ای در ذهن خیلی‌ها بود، امام هم مشخصاً در مورد آقای بهشتی این نظر را تأیید کردند. حتی وقتی که من به وزارت کشور رفتم به خاطر همین روحیه، حکم سرپرستی گرفتم و نه وزارت. به هر حال موفق نشدیم نظر امام را جلب کنیم و این یک مشکلی برای ما درست کرد. بعد جلال‌الدین فارسی را نامزد کردیم، که پس از مدتی گفتند که او ایرانی‌الاصل نیست و نظر امام را هم گرفتند.

### ● بنابراین دکتر حبیبی کاندیدا شد.

**هاشمی رفسنجانی:** من آن موقع در وزارت کشور بودم و طی مصاحبه‌ای گفتم، تابع امام هستم.

روزهای آخر ما رفتیم سراغ دکتر حبیبی که دیر شده بود و به این ترتیب انتخابات ریاست جمهوری را از دست دادیم. بنی‌صدر وقتی پیروز شد، گروه نهضت آزادی که تا این تاریخ با بنی‌صدر مخالف بود و حتی نمی‌خواستند بنی‌صدر جزو شورای انقلاب باشد، به او تعایل پیدا کردند، از آن تاریخ آنان در جهت دیگری حرکت می‌کردند.

ما وقتی ریاست جمهوری را از دست دادیم، همتان را متوجه مجلس کردیم یکی از دلایل آمدن من به مجلس همین بود، رفتارهای نامعقول بنی‌صدر به ما خیلی کمک کرد. بنی‌صدر از زمانی که رئیس جمهوری شد از

خودش منیت و غرور نشان داد و شخصیتش را بیشتر بروز داد. جامعه و بخشی از مردم که با دید دیگری به او نگاه می‌کردند کم‌کم تغییر نظر دادند این هم کمک کرد تا در انتخابات مجلس اکثریت را به دست آوریم، در این مورد امام مخالفتی نداشتند و اینجا حضور روحانیت محدود نبود، لذا مادر آن مجلس روحانی خیلی زیاد داشتیم و شخصیت‌های بزرگ انقلاب به میدان آمدند و پیروز شدند. اتفاق مهمی که افتاده بود این بود که رفقای نهضتی ما به بنی صدر متمایل شده بودند؛ قبلاً ما باهم رفیق بودیم. مجلس که تشکیل شد حدود ۴۰ نفر هوادار بنی صدر بودند و بقیه طرف ما. گویا در انتخاب ریاست مجلس آقای مهندس بازرگان ۲۰ رأی آورد یک نفر دیگر هم بود که ۵ تا رأی آورد، این هم یک مقطع مهم است.

● سال ۵۹، اختلاف در حقیقت از نخست‌وزیری شروع شد.

**هاشمی رفسنجانی:** اختلاف از قبل بود ولی در مورد نخست‌وزیری مشکل پیدا کردیم. نخست‌وزیری دو طرف داشت، بنی صدر باید پیشنهاد می‌داد و مجلس هم تأیید می‌کرد. بنی صدر نمی‌توانست نخست‌وزیر مطلوب خودش را به مجلس بقبولاند. اسامی که آن موقع مطرح هستند می‌توانید پیدا کنید.

● می‌گویند در این مقطع بنی صدر خیلی تلاش می‌کرد که مرحوم حاج احمد آقا را به عنوان کاندیدای نخست‌وزیری مطرح کند که امام نپذیرفته بودند. آیا این شایعه صحت دارد؟

**هاشمی رفسنجانی:** ممکن است ولی من یادم نیست. بنی صدر با آقای رجایی خیلی مخالف بود، تعبیرش در مورد آقای رجایی این بود که او خشک سراسر است.

● قرار شد که بین مجلس و ایشان یک داور تعیین شود.

**هاشمی رفسنجانی:** با تعیین کردن گروه داور موضوع نخست‌وزیری

آقای رجایی جدی شد. آقای بنی صدر موافق نبود ولی دیگر چاره‌ای نداشت، امام هم نخست‌وزیری آقای رجایی را تأیید کرده بودند و این مقطع مهم دعوای ما بود.

در مورد مسائل مهم این مقطع دو نامه در اول کتاب، عبور از بحران وجود دارد که ما به امام نوشته بودیم. یکی از نامه‌ها به امضای آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله شهید بهشتی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، شهید دکتر باهنر و من است و زمینه‌ها و مسائل اختلافی را نشان می‌دهد. در این مقطع حضرت امام سکنه کردند.

● که از قم به تهران می‌آیند و برای همیشه در تهران ماندند.

**هاشمی رفسنجانی:** آن موقع به خاطر این کسالت من نامه را به امام ندادم بلکه در اواخر سال ۵۹ یک نامه دیگری نوشتم و این دو نامه را باهم به امام تقدیم کردم. این نامه‌ها می‌تواند برای شما گویا باشد و به سؤالات شما جواب دهد. اختلافات و اینجور چیزها در آن نامه‌ها به نحوی تشریح شده است. پس در آن زمان دولت مشکلی بود که تا حدودی حل شد اما هنوز کاملاً بر طرف نشده بود چون رئیس‌جمهوری با دولت همکاری نمی‌کرد و کابینه تکمیل نمی‌شد.

● سرپست‌های کلیدی هم اختلاف نظر داشتند؟ مثل وزارت خارجه و...

**هاشمی رفسنجانی:** سر همه اینها اختلاف وجود داشت، یک مسئله عمده بانک مرکزی بود که قانون اختیارات شاهنشاهی را در مجلس اصلاح کردیم. بنی صدر می‌گفت باید بانک مرکزی را به من بدهید.

● ایشان قبلاً موفق شده بود فرماندهی کل قوا را از رهبری انقلاب بگیرد؟

**هاشمی رفسنجانی:** وقتی که بنی صدر رئیس‌جمهوری شد جنگ هم بود، ما در شورای انقلاب بحث کردیم که برای اینکه جنگ درست اداره بشود باید

امکانات کشور پشتوانه دفاع باشد و بهتر است حضرت امام رئیس جمهوری را جانشین فرماندهی کل قوا کند که امام پیشنهاد ما را پذیرفتند، منتها ایشان وقتی که جانشین فرمانده کل قوا شد در جنگ بدعمل کرد، با سپاه، با نیروهای مردمی، دکتر چمران و دیگران نمی‌ساخت.

● مایل هستید در مورد این مقطع یک مقدار بیشتر توضیح بدهید چون مقطع بسیار حساسی است؟

**هاشمی رفسنجانی:** بله، اصولاً نهادهای انقلاب با افکار بنی صدر سازگار نبودند. دادگاه انقلاب، سپاه، کمیته و سایر نهادهای مردمی و انقلابی با افکار بنی صدر سازگار نبودند. البته فرمانده سپاه در آن موقع آقای ابوشریف بود که با بنی صدر هماهنگ بود. لذا ایشان مشکلی با فرمانده سپاه نداشت. اما با بدنه سپاه نمی‌ساخت چون آنان اکثراً انقلابی بودند که ملی‌گراها را قبول نداشتند. لذا بنی صدر نمی‌توانست به اینها اعتماد کند، نه سلاح می‌داد و نه طرح‌هایشان را تصویب می‌کرد. خود او در میدان حضور جدی نداشت و نیروهای رزمنده و مدافعین کشور سلاح گیرشان نمی‌آمد، خیلی مشکل داشتیم، هر روز مسئله داشتیم، حضرت امام گروهی را برای داوری درباره این مسائل تعیین کردند، که در این گروه من و چند نفر هم از مجلس بودیم. به هر حال یکی از مشکلات ما با آقای بنی صدر در مورد جنگ بود. آن موقع امام تازه ارتش را احیا کرده بودند و ارتش جان دوباره گرفته بود ما هم حمایت می‌کردیم. آیت‌الله خامنه‌ای نماینده امام در شورای عالی دفاع و قبلاً معاون وزیر دفاع بودند. با توجه به ضرورت‌ها و شرایط ناچار به اتکا به سپاه، بسیج و سایر نیروهای مردمی و انقلابی بودیم، اختلاف جدی بود و حل هم نمی‌شد. تا بنی صدر بود هیچ عملیات درستی نتوانستیم انجام بدهیم، چون ارتش و سپاه باهم هماهنگ نمی‌شدند و جداگانه هم هیچ کدام نمی‌توانستند عمل کنند.

اولین بار پس از رفتن بنی صدر، عملیات دارخوین انجام شد و نشان داد که راهی که ما فکر می‌کردیم راه درستی بوده است. بعد هم حصر آبادان

شکسته شد و پیروزی‌ها ادامه یافت. متأسفانه دائماً مسئله داشتیم و بنی‌صدر در روزنامه خودش کارنامه روزانه خود را تحت عنوان بر «رئیس‌جمهور چه می‌گذرد؟» منتشر می‌کرد و هرچه دلش می‌خواست می‌نوشت و فتنه ایجاد می‌کرد، اگر ما جواب می‌دادیم دعوا می‌شد. این مشکلات در آن نامه‌ها هست. نهایتاً کار به جراحی رسید و امام خودشان به این نتیجه رسیدند، امام حرف عمده‌شان این بود که می‌گفتند منافقین و ضدانقلاب دور بنی‌صدر نفوذ کرده‌اند و نمی‌گذارند او کار بکند، آنان را باید برکنار کرد.

● در این مقطع رابطه بنی‌صدر با گروه رجوی که بعداً فرار کردند، چگونه بود؟

**هاشمی رفسنجانی:** صمیمی بود. ما افراد منافقین را قبلاً می‌شناختیم. برخی از آنها جزو مشاورین بنی‌صدر بودند و عده‌ای در دستگاه بنی‌صدر مسئولیت گرفته بودند. خیلی از کارهای بنی‌صدر را اینها انجام می‌دادند و دائماً فتنه درست می‌کردند. امام می‌خواستند بنی‌صدر این وضعیت را اصلاح کند. او گوش به حرف امام نداد و امام از اصلاح وضع او مأیوس شدند. با این اتفاق‌هایی که می‌افتاد امام علاقه‌مند بودند که جبهه آبادان را فعال و نیروهایی حاضر در آبادان را حمایت کنیم. ما توپ‌های دوربرد داشتیم که در اختیار ارتش بود و پشت آبادان مستقر بودند، ما می‌گفتیم برای حمایت از نیروهای محاصره شده در آبادان باید دشمن با این توپ‌ها هدف آتش قرار بگیرند و ارتش هم این عملیات را به نفع نیروهای محاصره شده می‌دانست، ولی بنی‌صدر می‌گفت این گلوله‌ها گران است، تعداد کمی گلوله داریم و گلوله توپ گیرمان نمی‌آید و نباید از این توپ‌ها استفاده کنیم. بعد کشف شد که خلاف می‌گوید.

● در این مقطع نقش مرحوم بهشتی تا چه حد کلیدی است، با توجه به اینکه ایشان رئیس قوه قضاییه بودند در باور افکار عمومی همیشه یک نقش کلیدی داشتند، نقشی که با تمجید رهبر انقلاب از ایشان و جمله معروف

«بهشتی به تنهایی یک ملت بود»، بارز شد. آیا سازماندهی جناح مقابل بنی‌صدر در آن مقطع با ایشان بود؟

هاشمی رفسنجانی: آقای بهشتی مؤثر بود، ایشان دبیر کل حزب جمهوری اسلامی بود و حزب هم آن موقع خیلی فعال بود. ما به نظر ایشان توجه می‌کردیم. ما معمولاً با هم مشورت می‌کردیم، اما ایشان نوعی برجستگی در بین ما داشتند. در قوه قضاییه هم که رئیس دیوان عالی کشور بود. در مجموع ایشان در بین نیروهای انقلابی شخصیت برجسته‌ای بودند. آنان هم این را می‌دانستند، لذا فشار تبلیغات را گذاشته بودند که شخصیت ایشان را بشکنند، اینکه امام گفتند «شهید مظلوم» به علت آن تبلیغات زیاد بود و من احتمال می‌دهم یکی از عواملی که منجر به این شد که از روحانیت کسی رئیس جمهور نشود مسئله به شخص دکتر بهشتی برمی‌گشت. از بس تبلیغات منفی کرده بودند این تصمیم گرفته شد. به هر حال دکتر بهشتی بسیار مؤثر بودند و بالاخره در تیرماه سال ۶۰ در حادثه انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی شهید شدند.

● برخی بر این عقیده‌اند که نسل اول انقلاب در سال ۶۰ جان خود را از دست می‌دهد و مردان نسل دوم به منصفه ظهور می‌رسند و مدیریت کشور را به دست می‌گیرند. کشوری در حال جنگ است، در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ سازمان مجاهدین خلق جنگ مسلحانه اعلام می‌کند، قبل از آن بنی‌صدر از رئیس‌جمهوری عزل می‌شود و کفایت سیاسی خودش را از دست می‌دهد، در هفتم تیرماه مرحوم بهشتی و یارانش در شاکله حزب جمهوری اسلامی ترور می‌شوند و بین هفتم تیرماه تا هشتم شهریورماه، حادثه دیگری در کشور اتفاق می‌افتد. یعنی نظام موفق می‌شود به سرعت بدنه خودش را بازسازی کند، رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیر برگزیده می‌شوند، اما در هشتم شهریور حادثه تلخ دیگری تکرار می‌شود. یکبار دیگر تعدادی از دولت‌مردان که در حقیقت در صحنه قدرت حاضر



هستند، از صحنه کنار می‌روند و آیت الله خامنه‌ای به ریاست جمهوری برگزیده می‌شود.

این کارنامه جمهوری اسلامی در شش ماهه اول سال ۶۰ است که به اعتقاد بسیاری تاریخ انقلاب به دو جهت ورق می‌خورد. اول اینکه مردان نسل اول از بین می‌روند و به شهادت می‌رسند و مردان نسل دوم به قدرت می‌رسند. دوم، خشونت سیاسی بر انقلاب تحمیل می‌شود که تا آن لحظه به چشم نمی‌خورد. گروه‌های سیاسی با دولت و هیئت حاکمه در عرصه رقابت سیاسی با تأمل و تساهل برخورد می‌کنند، ولی از هشتم شهریورماه و شاید به نوعی در سی‌ام خرداد ریشه دارد، جناح‌ها کاملاً از هم جدا می‌شوند. روحانیت در یک جناح قرار می‌گیرد و حالا اگر اسمش را غیرروحانیت و روشنفکرها و یا هر تعبیری که جنابعالی داشته باشید، بگذاریم در جناح دیگر.

این خشونت با انقلاب چه کرد؟ چرا واژه خودی و غیرخودی وارد ادبیات سیاسی شد؟ حوادث سال ۶۰ اگر اتفاق نمی‌افتاد، انقلاب در چه مسیری پیش می‌رفت؟ جنابعالی خاطرات سال ۶۰ خود را در کتاب عبور از بحران نوشته‌اید. اما آن نگاه در حقیقت یک وقایع‌نگاری است. اگر بخواهیم حوادث سال ۶۰ را امروز بعد از ۱۸ سال مورد ارزیابی قرار دهیم جنابعالی به عنوان ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام، چه نظری دارید؟ آیا در سال ۶۰ اگر این حوادث اتفاق نمی‌افتاد، ما هزینه‌های کمتری برای امروز انقلاب و جمهوری اسلامی نمی‌پرداختیم؟

هاشمی رفسنجانی: بحران تقریباً همین شکلی است که می‌گویید. اما اینگونه نیست که بگوییم نسل اول از میدان رفتند و نسل دوم آمدند، بلکه بخشی از نسل اول رفتند، بخشی بودند و تا امروز هم هستند، نسل اول خیلی وسیع بود. اما اگر اتفاقات مذکور نمی‌افتاد، وضع چگونه بود؟ خیلی آسان نیست که الان بگوییم چگونه می‌شد. اما مشخص است اگر نیروهایی که در

این برخوردها از میان رفتند، در کشور باقی می‌ماندند و باهم بر معیار قانون اساسی همکاری می‌کردند، به مشکلات کمتری برخورد می‌کردیم. قسمتی از منافقین بچه‌هایی بودند که پیش از انقلاب مبارزه کرده بودند، هرچند عده زیادی از لشکرشان را بعد از انقلاب از میان جوانان کم‌اطلاع سربازگیری کرده بودند. ولی اگر آنان می‌ماندند و براساس قانون اساسی عمل می‌شد، می‌توانستند جزو نیروهای انقلاب باشند. بنی‌صدر و همراهان او که اکنون در خارج منزوی هستند، اگر باقی می‌ماندند آنان هم می‌توانستند در بدنه انقلاب باشند و طبیعتاً شاید این وضع بر سر نهضت آزادی هم نمی‌آمد. در آن سال‌ها اعضای نهضت آزادی بارها با من ملاقات کردند. من گفتم که شما باید موضع خودتان را مشخص کنید. نمی‌شود با کسانی که ضد انقلاب شده‌اند، رفیق باشید و در متن کار هم باشید، شاید فکر می‌کردند که می‌توانند با ارتباط و همکاری با ضد انقلاب، آنان را حفظ کنند. البته مطمئن نیستم، بلکه تحلیل خوش‌بینانه من این است. نهضت آزادی‌ها گله می‌کردند که مردم با ما بد رفتاری می‌کنند و یا حزب‌اللهی‌ها به ما اهانت می‌کنند. حرف‌هایی از این قبیل داشتند، جواب ما این بود که شما موضع خودتان را اصلاح کنید تا این حوادث رخ ندهد.

از طرف دیگر افرادی که از نیروهای اصیل انقلاب گرفته شدند، خیلی کارساز بودند. آن هفتاد و دو تن که در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی شهید شدند (آقای بهشتی و یارانشان) گروهی که در نخست‌وزیری شهید شدند (شهید باهنر و شهید رجایی) و شخصیت‌های انقلابی که در این دوره ترور شدند، افرادی مثل شهید مطهری، شهید مفتاح و شهید هاشمی‌نژاد، شهدای محراب و اشخاص دیگر از نیروهای اصیل، با تجربه و آگاه انقلاب بودند و خیلی می‌توانستند مؤثر باشند. در مجموع تعداد زیادی از نیروهای انقلابی از بین رفتند و بعضی از نیروها جدا شدند که می‌توانستند بمانند و همکاری کنند. اگر این نزاع‌ها نبود، نیروهایی که صرف این برخوردها می‌شد، می‌توانست صرف امور انقلاب شود. مجموعاً در آن مقطع ضرر

کردیم و در آن بحران، نیروهای انقلاب خیلی ریزش داشتند. البته این وضعیت یک مقدار هم به خلوص انقلاب کمک کرد. آن نیروهایی که در مقابل انقلاب ایستادند بدون دلیل نبود، آنها افکاری داشتند و آن افکار می‌توانست دستمایه مشاجره در زمان جنگ باشد. اداره جنگ با این اختلاف نظرها حقیقتاً مشکل بود. نکات مثبتی را هم می‌توان در خالص شدن فضای بین نیروهای انقلاب دید. این خلوص شاید از جهاتی مشکلات را کم کرد ولی به هر حال هر نیرویی که در آن شرایط از دست می‌رفت، جایش خالی بود. البته در کنار این ریزش، رویش داریم که باید مدنظر داشت. در منازعات دوران تثبیت و در طول هشت سال دفاع مقدس نیروهای ارزنده‌ای رشد کردند و جاهای خالی را پر کردند.

● اجازه بدهید از یک زاویه دیگری به این قضیه پردازیم. در حقیقت در سال ۶۰ آرایش جدیدی از نیروهای سیاسی بر کشور حاکم شد. روحانیت به طور کامل از جناح مکلاکه تا به حال در شورای انقلاب و حتی در مجلس با او همکاری می‌کرد، جدا شد. شما از خلوص نیروهای انقلاب یاد فرمودید. در سال ۶۰ که منافقین جنگ مسلحانه را شروع کردند، ایران درگیر جنگ بود و آماده پذیرش این فضا نبود. بنابراین با دو ضربه‌ای که نظام از لحاظ امنیتی در هفتم تیرماه و هشتم شهریورماه تحمل می‌کند ناگزیر است که با طرف‌های مقابل قاطعانه‌تر و کوبنده‌تر برخورد کند. طیفی از اینها جوانان بودند، که شما هم در دوره جوانی عالم سیاست را سپری کرده‌اید و تجربه دارید، می‌دانید که آنان ناخواسته وارد چنین فضای شده بودند و شاید این فضا را نمی‌شناختند. اینها در حقیقت در این فضا ناخواسته به دام می‌افتند و جمهوری اسلامی هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه به لحاظ امنیتی خود را تقویت کند. از جنابعالی به عنوان فردی یاد می‌شود که به طور مشخص در این دوران هنوز ارتباطات جناحی، که از حکومت کناررفته مثل نهضت آزادی، از طریق شما با رهبر فقید انقلاب برقرار

می‌شود. حتی با شما ملاقات‌های دوره‌ای دارند، اما لحن گفتارها و حتی تعابیری که الان جناب‌عالی بکار می‌برید نشان می‌دهد که دیگر جدایی‌ها شروع شده و هیچ راه برگشتی وجود ندارد. پرسش صریح من این است که چرا این دوران بر انقلاب تحمیل شد؟ آیا هیچ راه دیگری جز پرداخت این هزینه سنگین وجود نداشت؟

**هاشمی رفسنجانی:** ادعای اینکه روحانیت از کلاهی‌ها جدا شد، تعبیر درستی نیست. کلاهی‌ها که فقط آن چند نفر نبودند. مثلاً در مجلس جمع زیادی از نیروهای غیر معمم بودند؛ همه اعضای دولت تقریباً از نیروهای غیر معمم بودند. در نهادها و بدنه نظام نیز غیر معمم‌ها بودند. آن موقع معمم‌ها کمتر از حالا مسئولیت کارهای اجرایی را به عهده داشتند. البته این درست است که بخشی از نیروها جدا شدند. اما اینکه می‌گویید راهی نداشت، چرا راه داشت. مثلاً مهندس بازرگان و گروه نهضت آزادی و رفیقان آنها در مجلس ماندند و کار هم می‌کردند، پس معلوم است که می‌توانستند بمانند. اینها مثل آنها تندروی نمی‌کردند و برخوردهای خشن را نمی‌پسندیدند. در انتخابات بعدی هم خود اینها انتخابات را تحریم کردند و باید جواب بدهند که چرا تحریم کردند. به نظر من حتی منافقین، چریک‌های فدایی خلق و آن تیپ‌های تندی که اول انقلاب بودند، هم می‌توانستند بمانند، ولی آنان هیچ اراده همکاری نشان ندادند بلکه برخورد شدید را شروع کردند. از ترور، آشوب‌های تند خیابانی تا کارهای بی‌قانونی و سرقت اسلحه. وقتی که دستور صادر شد که سلاح‌ها باید جمع‌آوری شود آنان سلاح‌ها را مخفی کردند و تحویل ندادند. از این تخلف‌هایی که اسمش را حرکت‌های انقلابی می‌گذاشتند، زیاد انجام می‌دادند. ما خیلی تلاش می‌کردیم که نگذاریم اینها جدا شوند. مذاکرات زیادی داشتیم. هم شهید بهشتی و هم من بارها با این گروه‌ها مذاکره مستقیم داشتیم. در مجلس و شورای انقلاب با آنان بحث می‌کردیم.

● این تا قبل از مقطع سال ۶۰ است.

**هاشمی رفسنجانی:** بله، وقتی خشونت‌ها به درگیری خونین رسید، فاصله‌ها بیشتر شد. البته آقایان نهضت آزادی با دو طرف رابطه داشتند و حرف‌ها را منتقل می‌کردند. در مجموع فکر می‌کنم که می‌شد در یک فضای آرام‌تری با حفظ مواضع باهم همکاری کنیم اگر آنان به تندی برخورد نمی‌کردند.

● برخی عقیده دارند که در آن مقطع جناب‌عالی سعی می‌کردید فضا را آرام نگه دارید تا همکاری بین گروه‌ها و جناح‌های سیاسی حاکم بر کشور را تداوم ببخشید و آیا این نظر صحت دارد و می‌خواهم صریحاً بپرسم آیا امروز شما بعد از هفده سال، وقتی به آن روزها نگاه می‌کنید، واقعاً بر این عقیده هستید که می‌شد با هزینه‌های کمتری از آن روزها و سال‌ها گذشت؟

**هاشمی رفسنجانی:** بله می‌شد و من در همین زمینه تلاش کردم. موضوع اصلی این بود که یک طرف حائز اکثریت مطلق بود. مردم به این طرف رأی می‌دادند و طرف دیگر این اکثریت را نداشت، لذا موازنه نبود و اینها انتظار موازنه داشتند. در یک مقطعی این موازنه درست شد، همان مقطعی که بنی‌صدر انتخاب شد و آنان اکثریت رأی را آوردند.

● آن موقع بنی‌صدر را جناح روحانیت تلقی می‌کردند.

**هاشمی رفسنجانی:** آن موقع شخصیت‌های مهمی از روحانیت حتی بیت امام با آنان همراهی می‌کردند. در نامه‌های من که در اول کتاب عبور از بحران چاپ شده است بعضی از مسائل توضیح داده شده است. وقتی روحانیت دیدند که با بنی‌صدر نمی‌توانند بسازند، حمایتشان را قطع کردند، دیگر نمی‌توانستند در میدان دموکراسی یکه‌تازی کنند.

● جناب‌عالی به عنوان یکی از فعالان سیاسی و مسئولان طراز اول کشور در

سال‌های اخیر شناخته شدید که همیشه از تشکیل و فعالیت احزاب حمایت کردید و کوشیده‌اید راه و فضا را برایشان باز کنید. فعالان سیاسی منتسب به شما، از هاشمی‌رفسنجانی به‌عنوان یک مشوق در این راه یاد می‌کنند. در آخرین انتخابات سال ۶۰ آیت‌الله خامنه‌ای به ریاست جمهوری انتخاب شدند. پس از واقعه هاشم شهریور، دیگر فضا برای فعالیت سیاسی بسته شد، کشور در حال جنگ بود، برخی گروه‌های فعال در کشور به جنگ مسلحانه روی آوردند، جناح‌های سیاسی به یکدیگر بدبین شدند، یک جناح، جناح روحانیت که به رهبر انقلاب نزدیک‌تر است قدرت را در دست دارد، امنیت ملی کشور در خطر است. بنابراین، فضا برای فعالیت سیاسی مناسب نیست. حتی فردی مثل شما هم به شکل گسترده از فعالیت سیاسی دفاع نمی‌کند. اینجا سرنوشت حزبی بنام حزب جمهوری اسلامی که در آغاز انقلاب شکل گرفته بود رقم می‌خورد، حزبی که دو دیر کل آن در فاصله یک سال و اندی از آغاز تأسیس به شهادت می‌رسند، (مرحوم بهشتی و مرحوم باهنر) و سومین دیر کل آن آیت‌الله خامنه‌ای است که به ریاست جمهوری می‌رسد. اجازه بدهید از حزب جمهوری اسلامی شروع کنیم. معمولاً در انقلاب‌هاست، که مردان انقلاب برای فراگیر شدن اقدامات خود و ارتباط با افکار عمومی، حزب تشکیل می‌دهند. اندیشه حزب جمهوری اسلامی متعلق به چه کسی بود؟

**هاشمی‌رفسنجانی:** در اسفند ۵۷ که حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد، در کشور احزاب زیادی فعال بودند یعنی گروه‌هایی که قبل از انقلاب مبارزه می‌کردند بلافاصله پس از پیروزی انقلاب به‌طور وسیع فعال شدند و یارگیری کردند، نشریه داشتند، برنامه‌های گسترده حزبی و سیاسی داشتند و کسانی که در فکر درگیری مسلحانه بودند اسلحه تهیه کرده بودند. ما هم قبل از پیروزی انقلاب ضرورت وجود حزب را احساس می‌کردیم، اما امام با حزب موافقت نمی‌کردند.

## ● دلیل خاصی داشتند؟

**هاشمی رفسنجانی:** امام در تاریخ زندگی خودشان خاطره خوشی از احزاب نداشتند. چون احزابی که در زمان امام تأسیس و منقرض شدند و نوعاً امام آنها را می‌شناختند، در میانشان احزاب خدمتگزار خیلی کم بود. در رژیم شاه هم نمی‌توانستیم حزب تشکیل بدهیم، چون تشکیل حزب غیردولتی می‌بایست مخفی باشد و احزاب مخفی هم کشف و سرکوب می‌شدند. اصولاً در زمان شاه مبارزاتی که فردی بود، مجازات کمتری داشت ولی اگر از سه نفر بیشتر می‌شد، کیفر خیلی شدید بود. آن موقع زمینه حزب نبود ولی ما برای تشکیل حزب آماده بودیم. وقتی که فضا برای تشکیل حزب مناسب شد امام موافقت نمی‌کردند، لذا وقتی که امام به ایران برگشتند فقط نهضت آزادی توانست دولت تشکیل بدهد، چون آنها یک جمعیت منسجم بودند و آمادگی بیشتری از ما، که تشکیلات نداشتیم، داشتند. من با امام صحبت کردم و گفتم حکومت بدون حزب نمی‌شود. دلیل آن هم همین است که این آقایان منسجم بودند و توانستند دولت تشکیل بدهند، ما هم راهی غیر از این نداریم، که ایشان هم پذیرفتند و همان روزهای اول پیروزی انقلاب اجازه دادند و ما حزب را تشکیل دادیم. چون از قبل آماده بودیم، خیلی سریع عمل کردیم. بنابراین آن روزهایی که حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد، احزاب فراوان بودند ولی بدنه اصلی انقلاب حزب نداشت که ما با این اقدام این خلأ را پر کردیم. البته پس از حوادث سال ۶۰ باز هم احزابی در کشور بودند، مثل حزب ملت آقای فروهر، نهضت آزادی، مجاهدین انقلاب اسلامی، مسلمانان مبارز و گروه‌های دیگر. یعنی غیر از آنهایی که مشی مسلحانه انتخاب کردند، بقیه احزاب بودند و مانع قانونی هم برای فعالیت آنها وجود نداشت. حزب جمهوری اسلامی آن موقع رقیب داشت. به تدریج که جلو رفتیم احساس می‌شد که دیگر رقیبی وجود ندارد و لذا آن احساس ضرورت‌ها کم‌رنگ شده بود.

● آقای هاشمی، این با تفکر تحزب تناقض قرار دارد، یعنی هر حزبی وقتی که به قدرت می‌رسد، چنانچه خودش را فارغ از نقد و بررسی و ارزیابی تلقی کند، ناگزیر است که قدرت را واگذار کند. حداقل تعبیر بیرونی این است و اسناد حزب جمهوری تا این لحظه منتشر نشده که در دست بررسی قرار بگیرد. اما شرایط بعدی این نظر را ثابت می‌کند و از مجموع حوادث اینگونه برمی‌آید که حزب جمهوری اسلامی تا مقطع مهرماه سال ۶۰ یک رقیب بیرونی دارد. برای مقابله به رقابت می‌پردازد و انگیزه فعالیت دارد، بنابراین کار حزبی را در دستور کار قرار می‌دهد، به صورت منسجم عضوگیری می‌کند، دفتر دایر می‌کند، از نزدیک بودن به رهبر انقلاب سود می‌برد و قوه مجریه، قوه مقننه و قوه قضاییه را در دست می‌گیرد. ولی پس از اینکه قدرت را به دست می‌گیرد، در چگونگی آرایش آن، دولتمردان باهم اختلاف نظر پیدا می‌کنند، جناح چپ، راست و میانه و نه به آن سبک رایج در فرهنگ سیاسی بین‌المللی بلکه بر اساس نوع نگرش به اقتصاد سنتی دچار اختلاف نظر می‌شوند و برای اینکه این اختلاف نظر به سطح جامعه کشیده نشود، (کما اینکه بعدها منجر به تشکیل مجمع روحانیون مبارز شد) ترجیح می‌دهند که فعالیت حزب را کم کنند و پس از آن از رهبر فقید انقلاب مجوز انحلال آن را می‌گیرند. آیا در حزب جمهوری اسلامی سه جریان کنونی حاکم بر کشور، چپ، راست و میانه حضور فعال داشتند؟ آیا برآیند این تفکرها در عرصه قدرت برای اینکه کشور از این دوره پرتنش به سلامت عبور کند نباید به نقطه صفر می‌رسید و بروز نمی‌کرد و آیا هیچ چاره‌ای جز انحلال حزب جمهوری اسلامی وجود نداشت؟

**هاشمی رفسنجانی:** اینگونه نبود که چاره‌ای نباشد. زمانی که حزب رقیب جدی داشت خیلی فعال شد، اما مراحل بعدی وضعیت یک مقدار فرق کرد. در خارج از کادر نیروهای انقلاب نیروی مزاحم و مخالف عمده‌ای نبود و برای اینهایی هم که خارج از حزب و در جامعه بودند مانند چپ، راست و



میان نمایندگان از این تفکرات در حزب بودند. با اینکه مجلس نوعاً از افرادی که حزب نامزد می‌کرد پرمی‌شد ولی در عین حال تمایلات چپ و راست (افرادی که تفکر تمرکزگرایی داشتند یا آنهایی که بازتر فکر می‌کردند) در داخل مجلس بود.

این وضعیت در دولت هم بود. من فکر می‌کنم آنچه باعث شد که نهایتاً فضای فعالیت حزب خیلی کمرنگ شود این بود که شخصیت‌های بزرگ سال‌های اول که به حزب پیوسته بودند، (نوعاً ائمه جمعه عضو حزب بودند، حتی افرادی مثل آقای منتظری به حزب کمک می‌کردند. مجموعه نیروهای طیف خط امام در حزب بودند) بعداً که رقابت‌های داخلی قدری اوج گرفت، خیلی‌ها مصلحت نمی‌دانستند که تریبون‌های نماز جمعه در اختیار حزبی‌ها باشد، لذا می‌خواستند کم‌کم جدا شوند و در مواردی امام به بعضی‌ها می‌گفتند که مناسب نیست شما در حزب باشید. در بیرون حزب هم یک بحثی شروع شد که وقتی روحانیت هست برای چه حزب می‌خواهیم؟ این کارهایی را که حزب می‌کند، روحانیت هم می‌کند. افرادی که در انتخابات‌ها در لیست حزب قرار نمی‌گرفتند و یا رقیب حزبی‌ها بودند طبعاً به مخالفت بر می‌خواستند. این بحث‌ها را آقای خوئینی‌ها و برخی دیگر مطرح می‌کردند. در مجموع به نظر رسید ضرورت اولیه‌ای که حزب را به وجود آورده بود، موضوعیت خود را از دست داده بود مزاحمت‌هایی هم برای مسئولان حزب به وجود آمده بود، که من و آیت‌الله خامنه‌ای باهم خدمت حضرت امام رفتیم، ایشان دبیرکل حزب بودند، و از امام اجازه گرفتیم که فتیله فعالیت حزب را پایین بکشیم.

### ● آخرین سمت شما در حزب چه بود؟

**هاشمی رفسنجانی:** من عضو شورای مرکزی بودم و عضو شورای فقها، که ۵ نفر عالم ناظر بر امور حزب بودند تا تصمیم‌ها و مصوبات حزب خلاف شرع نباشد، شبیه شورای نگهبان قانون اساسی. به هر حال با مشورت‌هایی که

انجام شد فقط فعالیت حزب را متوقف کردیم ولی حزب منحل نشد. البته آن زمان بحث انحلال هم بود ولی نظر امام این بود که منحل نشود و یا اگر روزی لازم بود، دوباره شکل بگیرد.

● پس ممکن است یک روزی حزب جمهوری اسلامی دوباره فعال بشود؟

**هاشمی رفسنجانی:** بلی، حزب در حال حاضر قانونی و ثبت شده است. اموالی هم دارد و ممکن است روزی دوباره شروع به فعالیت کند.

● آیا در آن سال‌ها تفکر خاصی بر کشور حاکم بود، که این تفکر در دوران ریاست جمهوری شما کم‌رنگ‌تر شد؟ عقیده جمعی بر این است که در مقطع سال ۶۰ تا سال ۶۸، زمان ارتحال حضرت امام، تفکر چپ بر کشور حاکم بود، یعنی حداقل اکثریت حاضران در شاکله قدرت تفکر چپ داشتند و یا متعلق به جناح چپ در حزب جمهوری اسلامی بودند که بعدها مجمع روحانیون مبارز را تأسیس کردند و به رهبر فقید انقلاب هم، این جناح نزدیک‌تر بود. فقط از حضرت‌عالی و آیت‌الله خامنه‌ای به‌عنوان اعضای این جناح نام برده نمی‌شود. شما که عضو جامعه روحانیت مبارز بوده و هستید. آیا واقعاً چپ‌ها در آن سال‌ها بر کشور حکومت می‌کردند؟ چگونه این هسته مرکزی شکل گرفت و سازماندهی این جناح به عهده چه کسی بود؟ چرا این جناح امروز به نقد مواضع و عملکرد شما پرداخته است؟

**هاشمی رفسنجانی:** گروهی از روحانیون که در حزب نبودند بیشتر اطراف بیت امام بودند. حاج احمد آقا مرکزیت غیررسمی این گروه بود و ارتباط آنان با امام از جناح راست بیشتر بود.

● به دلیل حضور حاج احمد آقا در بیت؟

**هاشمی رفسنجانی:** شاید، البته این افراد خودشان هم با امام ارتباط داشتند و بعضی از اینها در نجف همراه امام بودند. البته رابطه حاج احمد آقا با من بسیار صمیمی و استراتژیک بود و رابطه من هم با امام بسیار نزدیک و کارساز بود.

● مایل هستید از برخی افراد این جناح نام ببرید؟ این افرادی که الان هستند مثل آقای محتشمی، آقای دعایی، آقای خوئینی‌ها.

**هاشمی رفسنجانی:** آقای دعایی در آن جمع نبود. یک عده از آن آقایان الان عضو مجمع روحانیون مبارز هستند. من مایل نبودم که جزو این طرف یا آن طرف باشم، استقلال را حفظ می‌کردم. گرچه رسماً هم در حزب و هم در جامعه روحانیت بودم، ولی تلاشم این بود که نگذاریم اینها از هم جدا شوند. زمانی که می‌خواستند جدا شوند، من مخالفت کردم. آنان گفتند که امام به ما اجازه دادند. چون نظر امام موافق بود، من دیگر مخالفت نکردم. بعد هم تلاش کردم که این دو را یکی کنم ولی موفق نشدم. در دولت هم دوستانی مثل آقای مهندس موسوی و رفقایشان، که در حزب بودند و جناح رادیکال حزب را تشکیل می‌دادند، حضور داشتند، در قوه قضاییه هم بودند و در جاهای دیگر مثل سپاه هم بودند.

● پس با توجه به تعابیری که شما می‌فرمایید، تفاسیری که الان در بیرون وجود دارد صحیح است. یعنی بخش اعظم قدرت در دست جناح چپ بود.

**هاشمی رفسنجانی:** مراکزی بود. اما آیت‌الله خامنه‌ای که رئیس جمهوری بودند، متعلق به این جناح نبودند، یا من که رئیس مجلس بودم، جزو اینها نبودم. در قوه قضاییه هم ترکیبی بود.

● ولی آقای موسوی اردبیلی بودند.

**هاشمی رفسنجانی:** آقای موسوی اردبیلی آن موقع موضع یکجانبه نداشتند

البته الان هم چنین حالتی دارند. ولی آقای خوئینی‌ها در قوه قضاییه بودند. اینگونه نمی‌توانیم بگوییم که قدرت دست آنها بود، آنها بودند، مستقل‌ها هم بودند و راستی‌ها هم بودند، و بنیاد شهید و بنیاد مستضعفان و تا حدودی جهاد سازندگی و جهاد دانشگاهی را هم در اختیار داشتند.

● ولی در تحلیل‌ها، مجلس را به استثنای جناب‌عالی، چپ‌ارزیایی می‌کنند و شما را یک فرد میانه. برای شما شخصیتی قائل هستند که می‌تواند این مجلس چپ را اداره کند. یعنی تحول بعدی در کشور ثابت می‌کند که نقش رئیس مجلس مثل دوران شما پر قدرت نیست و این نشان می‌دهد که جناب‌عالی به آن صندلی و پست خودتان فی‌نفسه بر اساس رابطه‌هایتان و بر اساس توانایی‌های سیاسی یک وجه دیگری دادید. من بار دیگر سوالم را تکرار می‌کنم، به دلیل اینکه تحولات امروز کشور بسیار مهم است. پس چگونه جناح چپ می‌گوید که در مقطع ۸ ساله ۶۰-۶۸، که در پایان آن امام خمینی (ره) ارتحال می‌کنند و آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری انتخاب می‌شود و جناب‌عالی پست ریاست جمهوری را تحویل می‌گیرید، اداره کشور در دست اینها بوده و بعد از مجلس سوم و در حقیقت در آغاز مجلس چهارم از قدرت کنار گذاشته می‌شوند و به تعبیر خودشان ناگزیر تا سال ۷۶ به اعتکاف سیاسی روی می‌آورند.

هاشمی رفسنجانی: مقطع دوم اینگونه نیست که آنان تفسیر می‌کنند. وقتی جنگ تمام شد و پس از ارتحال امام، آقای کروبی رئیس مجلس بود، در دولتی هم که من تشکیل دادم دو جناح تقریباً مشارکت برابر داشتند یعنی ترکیب دولت من ترکیب کاملاً معتدلی بود. روزنامه سلام که یکبار به کابینه من نمره داد، چپ و راست مساوی درآمد. در قوه قضاییه آقای یزدی آمد، شاید آنها اینگونه فکر می‌کنند که مثلاً آقای یزدی انتسابش به جناح راست روشن است. مسئولیت صدا و سیما در زمان امام یا برادر من (محمد هاشمی) بود که بعد هم ادامه داشت و ایشان تمایل راستی نداشت و بلکه جزو نیروهای

مستقل است، اینها مخالفت با دولت را با تأسیس روزنامه سلام و افرادی که در مجلس داشتند، شروع کردند. مثلاً تشنج‌زدایی و سیاست‌بازی‌هایی را که من برای بازسازی و کم‌کردن مشکلاتمان با غرب انتخاب کرده بودم، مورد انتقاد قرار دادند و یا خصوصی‌سازی مورد انتقاد اینها بود. به نظر من وقتی که مخالفت با دولت را شروع کردند در انتخابات بعدی نتوانستند رأی بیاورند و مردم مواضع آنها را تأیید نکردند، لذا در مجلس به آنان رأی ندادند، و می‌بینیم پس از دوره اعتکاف همان سیاست‌های انتخاب شده دولت من را پذیرفته‌اند و مواضعشان به کلی دگرگون شده بود.

● به نکته مهمی اشاره کردید. شاید آقایان حالا معتقد نیستند و به این صراحت بیان نمی‌کنند. من اجازه می‌خواهم که این نکته را باز بکنم. آنگونه که شما تفسیر و ترمیم فرمودید در حقیقت روحانیون جناح چپ در کنار بیت امام تشکیل می‌شود، در حالی که در رأس قوه مقننه و قوه مجریه افراد مستقلی هستند و یا حداقل با اینها اختلاف سلیقه سیاسی دارند و در یک جناح تلقی نمی‌شوند. آیا منظور شما این است که پیشبرد اهداف این جناح در مقطع سال ۶۰ تا ۶۸ از راه توصیه‌های بیت امام صورت می‌گرفت؟ به هر صورت تا به حال به حضور مرحوم حاج احمد آقا در عرصه سیاسی انقلاب پرداخته نشده، آیا شما مایل هستید که به این قضیه پردازید؟

هاشمی رفسنجانی: امام از دولت آقای مهندس موسوی حمایت می‌کردند.

● آیا به دلیل موافقت حاج احمد آقا حمایت می‌کردند؟

هاشمی رفسنجانی: دولت مهندس موسوی را ما هم قبول داشتیم، او کسی نبود که تحمیل شده باشد. در آن زمان که من رئیس مجلس بودم ایشان اکثریت رأی را آوردند، خیلی هم رقیب داشت. در دوره بعدی هم، که آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور بودند و می‌خواستند دولت انتخاب کنند،

نظر امام را مراعات کردند. بنابراین امام دولت را حمایت می‌کردند. حاج‌احمد آقا هم حمایت می‌کرد. من نمی‌توانم بگویم که حاج‌احمد آقا فکر امام را شکل می‌داد. امام افراد را می‌شناختند، نظر داشتند و حمایت می‌کردند، ارتباط این افراد هم با بیت امام خوب بود. این تعبیر که آنان از قدرت امام تغذیه می‌شدند، صحیح است. یک بار محمد هاشمی را شورای صدا و سیما عزل کرد، آن موقع اینها حق عزل داشتند. وقتی که به اطلاع امام رسید، امام اعضای شورا را عزل و او را ابقا کردند. من به امام گفتم، این کاری که شما کردید، به حساب من می‌گذارند، چون محمد برادر من است، خیال می‌کنند که من چنین تقاضایی کرده‌ام. تعبیر امام این بود: «حالا اگر کسی برادر تو هست باید مظلوم واقع بشود. چرا اینها به او ظلم می‌کنند.» امام مواظب مواردی از این دست هم بودند.

● اجازه بدهید به یک مبحث مستقل تر پردازیم. من شخصاً بر این اعتقادم که بعضی از بخش‌هایی که شما می‌فرمایید برای اولین بار است که در کشور به این صراحت بیان می‌شود. امیدوارم که با امانت‌داری به نسل آینده منتقل بشود.

به سال ۶۱ برگردیم. نوروز ۶۱ در حقیقت نوروز زیبایی در تاریخ معاصر ایران است با پیروزی که در جنگ آغاز می‌شود. در نوروز ۶۱ پس از یک سال و نیم سیاهی و تیرگی مردم خبر پیروزی را می‌شنوند. عملیات فتح‌المبین با موفقیت شکل می‌گیرد، آنجا نوید یک عملیات پیروزمند دیگر داده می‌شود، در سوم خرداد ۱۳۶۱ خرمشهر آزاد می‌شود. در حقیقت آزادی خرمشهر فارغ از تمامی تفاسیر جناحی، یک پیروزی ملی است. در سوم خرداد شاید هر ایرانی در هر نقطه‌ای که بود به خرمشهر فکر می‌کرد. این تاریخ جنگ است. تا اینکه قطعنامه در سال ۶۷ پذیرفته می‌شود و بیانیۀ مشهور امام منتشر می‌شود. در میان این سال‌ها اعلام می‌شود که حضرت‌تعالی فرماندهی جنگ را به عهده گرفتید. اجازه بدهید

من از پیروزی خرمشهر شروع کنم. اخیراً حتی در بعضی از روزنامه‌ها این شایعه‌ای که از آن سال‌ها دهان به دهان می‌گشته، رسماً عنوان می‌شود. ما در پیروزی خرمشهر به نقطه‌ای از موفقیت و توان نظامی رسیده بودیم که می‌توانستیم جنگ را ادامه ندهیم. برخی عقیده دارند و گفته می‌شود، که شورای همکاری خلیج فارس و رهبر سیاسی شورای همکاری خلیج فارس و یا عربستان سعودی، به جمهوری اسلامی پیغام می‌دهد که حاضر است تمامی خسارت‌های ایران را در طی جنگ پردازد مشروط به اینکه جنگ همین لحظه تمام شود، اما ما نمی‌پذیریم و به این درخواست پاسخ رد می‌دهیم. یک ماه و نیم یا دو ماه بعد اولین عملیات برون مرزی ما - عملیات رمضان - شروع می‌شود، با این تفکر که متجاوز باید آن قدر در خاک خود عقب‌نشینی کند که توان تجاوز و تعرض مجدد را نداشته باشد. البته عملیات رمضان موفقیت‌آمیز نبود. به قول برخی از آقایان که در جریان هستند، می‌گویند یک شکست نظامی بوده است.

بنابراین، پرسش خودم را مطرح می‌کنم. آیا به ایران پیغام داده بودند که به شرط اتمام جنگ هزینه‌ها را می‌پردازند و مهم‌تر از آن چرا پس از فتح خرمشهر جنگ ادامه پیدا کرد؟ اگر در آن مقطع به جنگ پایان داده می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد؟

**هاشمی رفسنجانی:** یکی از دروغ‌هایی که به خاطر سزای بودن اخبار جنگ و عدم پخش بعضی از مسائل گفته می‌شود، مقطع فتح خرمشهر است. پس از اینکه بنی‌صدر رفت و امکان انسجام نیروهای ارتش و سپاه فراهم شد، من سخنگوی شورای عالی دفاع و نماینده امام در شورا بودم. آیت‌الله خامنه‌ای هم آسیب دیده بودند و نمی‌توانستند به جنگ برسند. لذا آن موقع من در جنگ فعال بودم، با اینکه فرمانده نبودم، ولی با دوره فرماندهی فرقی نداشت. ما در دوره جدید، عملیات را از دارخوین شروع کردیم و به عملیات شکست حصر آبادان، چند عملیات کوچک و فتح المبین و سرانجام به فتح خرمشهر